**عصر هخامنشی**

تأسیس فنّ طبّ بر اساس علمی که -گذشت– مرحوم تقی‌زاده آن را مانند علوم و فنون دیگر هم از یونانی‌ها می‌داند، که ایرانیان نیز مانند سایر ملل از آن منبع فیض علم و حکمت و آن مهد معرفت سیراب شده‌اند؛ اتّفاقاً شواهدی معروف درعصر هخامنشی از برای یونانی مآبان ایران و انیران فراهم گشته است. ولی حقیقت امر آن است که در دورۀ هخـامنشیان (سـده‌های 6 تا 4 ق .م) که کشورهای مختلف تحت استیلای امپراتوری پارسی در‌آمد، بر اثر توسعۀ ارتباطات با اقوام و ملل دیگر،مکتب پزشکی ایرانی از تجارب طبّی در کشورهای هند و یونان و مصر نیز بهره‌ور گردید. سیریل الگود قولی قابل تعمّق دارد بدین که تاریخ سیاسی ایران نشان می‌دهد که علم پزشکی تا اندازۀ زیادی تابع قدرت سیاسی بوده است؛ و می‌افزاید « با آن که ایران آن زمان دارای طبّ ملّی سازمان یافته‌ای بود، شـاهان هخامنـشی مشــاوران پزشـکی خـود را از خـارج کشـور بر می‌گزیدند».[[1]](#footnote-2) مثلاً هـرودوت (کتاب 3، بند1)گوید وقتی **کوروش** کبیر از آمازیس پادشاه مصر خواست تا حاذق‌ترین چشم پزشکان را به نزدش فرستد، او یکی از بهترین آنان را برگزید که همو پزشک مشاور کوروش گردید. در جای دیگر (کتاب 3، بندهای 129و 132) گوید که **داریوش** یکم گروهی از حاذق‌ترین پزشکان مصری در دربار خود داشت، لیکن چنین بر می‌آید که با آمدن پزشکان یونانی اعتبار و اشتهار آنان کاسته شده باشد.[[2]](#footnote-3)

نامهای چند تن از پزشکان غیر ایرانی در آن زمان، مانند: دموکدس کروتونی (ایتالی)، آپولونیدس‌کوسی و کتزیاس کنیدوسی بسیار معروف است. از آن میان، داستان دموکدس – که به اسارت داریوش یکم در آمده بود- بس خواندنی است؛ وی چندان هم در دربار ایران نپایید، بهانه‌ای جست و به زادگاه خود (-کروتون) گریخت و دانش پزشکی را در آنجا رواج داد.[[3]](#footnote-4) آپولونیدس کوسی هم پزشک دربار **اردشیر** یکم (465-424 ق.م)بوده، که از حال و مآل او اطلاع زیادی در دست نیست. به هر حال، این سخن درستی است که پیوند دانش پزشکی یونان باستان با حکمت مغـانی ایــران امری بدیهی و مسلّم باشد؛ تنها همین تمایل شاهان ایران به داشتن پزشکان یونانی در دربار خود نبوده، بل پزشکان یونان و حکیمان آن سامان نیز بسی به آزمون‌ها و آموزه‌های ایرانی علاقه‌مند بودند؛ اتّفاقاً حسب یک نظر منصفانه میل به بهره‌یابی علمی دانشوران یونان و آموختن در ایران بیشتر بوده، پزشکان دلباختۀ جهان بینی مغانی –چنان که دربارۀ خاستگاه ایرانی کتاب «*هفتگان*» ابقراط گذشت– گامهای بیشتری برداشتند، بجز اثر مزبور کتابهای دیگری مانند «پری دیاتیس» (= دربارۀ زندگانی)، «پری سارکون» (= دربارۀ اندامها)، «پری فیوزن» (= *دربارۀ طبایع*) و جز اینها نوشتند که ربطی به ابقراط واقعی ندارند. پیشتر گذشت که مورّخان اهل فنّ معتقدند که علم طبّ در اصل از ایران به یونان رفته است.[[4]](#footnote-5)

در بهر پیشین از مدرسۀ پزشکی (سینای ) همدان-جزو آکادمی یا مکتب سدۀ اکباتان --که یونانیان به تعبیر خود آن را «معبد اسکلپیوس» نامیده‌اند- اجمالاً سخن گفته شد؛ جز آنجا مجمع‌های علمی سائیس (مصر) و سارد(لیدی) و مکتب‌های پاسارگاد (اصطخر) و«ری» و سمرقند نیز وجود داشته که پیوسته با مدرسه‌ها و کتابخانه‌ها بوده‌اند.[[5]](#footnote-6) باز هم در جای خود بدانها اشــارت خواهد رفت، ولی به خصوص منابع تاریخ آن دوره از مدرسۀ طبّ «سائیس» (Sais) مصر یاد کرده‌اند، که **داریوش** (یکم) هخامنشی شخصاً از آن بازدید نمود و در جلب طبقۀ روحانی مصر چون مدرسۀ مزبور رو به انحطاط گذاشته بود، وی به احیاء آن همّت گماشت و از نو بدان رونق داد و تا آنجا که امکان داشت تمام کتب و لوازم آن را تجدید کرد.[[6]](#footnote-7) اما دعوت **اردشیر** یکم (درازدست)از حکیم بقراط کوسی به ایران، خبری تلقّی شده که احتمال صدق در آن نمی‌رود؛ مع‌هذا نظر به اشتهار حکایت ناچار گزارشی کوتاه نیز در این خصوص ارائه می‌گردد:

اِبن اَبی‌اُصَیبَعه به نقل ازجالینوس آرد که «بقراط» حتی دعوت «ارطخششت» - یکی از شاهنشاهان بزرگ ایران و نامور در نزد یونانیان را نپذیرفت؛ و همو **اردشیر** پارسی نیای داریوش (سوم) بود که در زمان او بیماری وبا پیدا شد، پس به کارگزار خود در شهر فاران نوشت که صد قنطار طلا به نزد ابقراط بفرستد و اکرام تمام نماید و بگوید که این مال پیش پرداختی است که اقطاعی همانند آن را در پی‌دارد؛ و به پادشاه یونان هم در یاری کردن به اعزام او نوشت. ولی بقراط راضی به خروج از وطن خود و رفتن به ایران نشد، چون پادشاه یونان اصرار ورزید، بقراط بدو گفت: « فضیلت را با مال عوض نمی‌کنم». در بعضی از تواریخ قدیم آمده است که بقراط در زمان بهمن بن اردشیر بوده؛ و بهمن که بیمار شده بود از او دعوت کردند، اما او امتناع کرد ابن ابی‌اصبیعه هم از جملۀ مکاتبات بقراط با ملوک زمان خود « رسالة اِلی ارطخشت الکبیر مَلِک فارس لِما عرض فی ایّامه للفرس الموتان» را یاد کرده،[[7]](#footnote-8) که جرج سارتون همۀ این نامه‌ها و مکاتبات منسوب به بقراط را- و از جملۀ آنها که نام اردشیر شاهنشاه ایران (405-359 ق.م) و هوستانس فرماندار ایرانی هلسپونت هم در آنها آمده – بکلّی جعلی و ساختگی می‌داند.[[8]](#footnote-9) اساس جعل در این روایت که گویا به سبب شیوع بیماری وباء در ایران (ح/ 430 ق.م) ابقراط متخصّص مشهور امراض «واگیری» (= اپیدمیک) از طرف اردشیر هخامنشی دعوت شد، ولی او بر خلاف یونانی‌های آسیای صغیر که عاشق طلای ایران بودند، اعتنایی به وعده‌های شاهنشاه نکرده، جواب داد که وظیفه‌اش درمان هموطنان خودش باشد، نه مداوا و معالجۀ پارسیان که دشمنان آشکار یونانیها هستند؛ علاوه بر ساختگی بودن مکاتبات مزبور مأخذ حکایت همانا یک پردۀ نقاشی از«ژیروده دوروسی» فرانسوی (1767-1824م) در دانشکدۀ پزشکی دانشگاه پاریس است، و گرنه مدرکی برای صحّت خبر وجود ندارد؛ و از مورّخان قدیم هم کسی این خبر را تأیید نکرده است.[[9]](#footnote-10)

لیکن در اواخر قرن پنجم (ق.م) یکی از برجسته‌ترین نمایندگان مکتب پزشکی ایرانی مآب «کنیدوس» معروف، یعنی **کتزیاس** طبیب مورّخ چون به سال 417 ق.م به اسارت ایرانیان درآمد، در دربار هخامنشی عنوان رئیس پزشکان پیدا کرد، همو طبیب مخصوص داریوش دوم (424-404 ق.م) و اردشیر دوم (404- 358 ق. م) بود، که هم تحت حمایت شهبانوی بزرگ «پاروساتیس» ملکۀ مقتدر ایران قرار گرفت. کتزیاس حدود 19 سال در دربار ایران زیست، با آداب و رسوم و تاریخ گذشته و دانشها و معارف ایرانیان آشنا شد. سرانجام در پی رویدادهایی از طرف شاهنشاه به سفارت در قبرس رفت، از آنجا نیز به زادگاه خود «کنیدوس»بازگشت (سال 398 ق.م) که سالهای آخر عمر خویش را در آنجا به تألیف کتب گذراند. دو اثر مهمّ تاریخی او- «*پرسیکا*» (ایران) و «*ایندیکا*» (هند)-در جای دیگر بشرح خواهد آمد؛ اما تألیف طبّی او به عنوان «*تعلیقات طبّیه*» یاد گردیده، که برای تاریخنگاران پزشکی جالب توجّه است، منتها از این اثر نیز جز چند گفتاورد توسّط نویسندگان پسین برجای نمانده است.[[10]](#footnote-11)

پزشکی و کارورزی بدان و پزشکان، دانش و پیشه‌ای نبوده است که با افول دولتها و فروپاشی پادشاهی‌ها از میان برود؛ از اینرو، حسب نیاز پیوستۀ مردمان و فرمانروایان در هر دوره و زمانی بدین صناعت، می‌توان یقین داشت که در فترت سلوکی و دوران چند صد سالۀ پارتی (اشکانی) نیز، نهادهای پزشکی و فرهیزش پزشکان در ایران‌زمین کما‌بیش ادامه یافته است. می‌توان برحسب قیاس و قرینــه هم دریـافت که مدرسـه‌های پزشکی «مرو» و«همدان» و «شوش» استمرار پیدا کرده‌اند، هر چند که اخبار آنها از مجاری معهود و منابع تاریخی به ما نرسیده است. منتها در دورۀ یونانی مآبی (= هلنیسم) قطعاً سنن پزشکی ایران با آزمونها وآموزه‌های پزشکی درآمیخته، چنان که در عصر ساسانی شواهد این امر بر همگان روشن و نمایان است. اما گذشته از نامهای پزشکان چندی – مانند «آزوناکس» و «فرهاد» و جز اینها طیّ دورۀ اشکانی ـ که جسته و گریخته در برخی از نوشته‌ها آمده ـ بایستی از یک پادشاه دانشمند ایرانی، هم از آن دوران یاد کرد، که در واقع یکی از نوادر و نوابغ سراسر اعصار بود:

**مهرداد** (میترادات) ششم (اوپاتر) پونتوسی (121-63 ق.م) که بر سرتاسر آسیای صغیر چیره گشت (88 ق.م) از سلالۀ مهردادیان «پونت» (سرزمین‌های دریای سیاه) که خود را از تبار **داریوش** بزرگ هخامنشی می‌دانستند، زندگانی بس شگفت‌آوری داشته، دربدری‌ها و بدبختی‌ها کشیده؛ پهلوانِ رستم صولتِ سلحشور و فرهیخته‌ای زباندان و دانشمند، ادیب و موسیقی‌شناس که در هنرهای روزگار خود سرآمد همگنان بود، چندان که جورج سارتون او را یک «شرقشناس حقیقی» و اصولاً در تاریخ علم نخستین شرقشناسی می‌داند که اسمش به ما رسیده، هم یک ایرانی رزم‌آور یوناندوست ولی رومی ستیز خستگی‌ناپذیر، که اسمش پشت سرداران نامدار و دلاور روم باستان را به لرزه می‌انداخت؛ و آن امپراتوری قدر قدرت جهانی هیچگاه از هیچکس دیگر جز او چنان آسیب ندید و چندان نگرانی پیدا نکرد؛ اروپاییان خودشان او را با اسکندر کبیر مقایسه کرده‌اند، و سزاوار ندانسته‌اند که در روزگار ما چنین فراموش شده باشد.

**مهرداد** در نشر علوم و فنون هم مساعی بلیغ مبذول می‌داشت، از جمله در علم طبّ که گفته‌اند در این دانش تألیفات چندی بهم رسانده؛ رومیان اعتراف دارند که نکات مهمّی در پزشکی و گیاهشناسی متعلّق بدو باشد، چنان که اصطلاح دارو گیاهی «میتراداتوم» در کتب طبّی هم بدو نسبت یافته؛ پومپیوس (بزرگ) سردار ناماور رومی (106-48 ق.م) دستور داد کتاب او را در «*علم طبّ*» پس از درگذشتش «پامپیوس» لینوس به زبان لاتین ترجمه کرد.[[11]](#footnote-12) هم چنین، گویند که اصطلاح پزشکی «میتریداتیسم»(= مهرداد آیین) به معنای مصونیّت در مقابل سموم، منسوب به «مهرداد» ششم پونتوسی باشد؛ زیرا خود را بالمرّه به خوردن مقدار اندکی زهر عادت داده بود، اینک اصول تهیّۀ «سِرُم»‌های ایمنی‌سازی برهمان مبناست. گواه بر آن در طبّ قدیم «تریاق مثرودیطوس» (= پادزهر میتراداتی) یا «معجون مثروذیطوس» مرادف با «تریاق فاروق» معروف، همان است که شاه مترودیطوس آن را تعلیم داده و به نام خودش ساخته است.[[12]](#footnote-13)

باری، سیریل الگود، در بیان تاریخ پزشکی ایران پس از تازش **اسکندر** مقدونی و در عهد اشکانی، از جمله چنین گویدکه اهمیت نفوذ ایران در داستان «*انجیل*» نشان می‌دهد که اولاً ایرانیان نقش خود را به عنوان مربّیان علمی دنیا آغاز کرده‌اند؛ و ثانیآ یهودیان در سایۀ تعلیمات ایران به تغییر و تکمیل نظریه‌های پزشکی خود پرداخته بوده‌اند. کارهای جادویی و طبابتِ وِرْدی و دعائی که در تعالیم تلمودی (یهود) و انجیل مسیحی وارد شده، به واسطۀ اعتقادات میانرودانی در باب ارواح شریر، همه از سرچشمه و نگرۀ دوگرایی ایرانی و دخالت دیوان پیدا شده است. البته ادعای این که ایران یگانه منبع طبّ *تلمود* و *انجیل* بوده- صحیح نباشد؛ ولی کاملاً احتمال دارد که معلومات ایرانیان بر اثر عبور از میانرودان دستخوش تغییراتی شده، با خرافات مصریان در‌آمیخته است.[[13]](#footnote-14)

1. . *تاریخ پزشکی ایران*، ترجمۀ دکتر فرقانی ، ص 39 و 68./ سیر تمدن و تربیت در ایران باستان (دکتر اسدالله بیژن )، ص 324-25. [↑](#footnote-ref-2)
2. .*The Persian wars*( tr. Rawlinson), pp.210,274,276./

*تاریخ علم*(سارتون) ص 353./*تاریخ پزشکی ایران* (الگود)، ص 39./ *سیر تمدن و تربیت*...،ص 325. [↑](#footnote-ref-3)
3. . *تاریخ پزشکی ایران*، ص 40-42. / *تمدّن ایرانی* (خاورشناسان)، ص 92-93. / *تاریخ علم* (سارتون) ، ص 228، 353،388. / *ایران باستان* (پیرنیا) ، ص 909./ *مقالات تقی‌زاده*، ج 1، ص 228. [↑](#footnote-ref-4)
4. .*تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی* (پانوسی) ، ص 24-27./ *جامعۀ نوین*، ش 7 (همو) ، ص 60، 71و 72./ *تاریخ پزشکی ایران*(الگود)، ص 38./ *تاریخ علم در ایران*(دکتر مهدی فرشاد)، تهران، امیر کبیر، 1366،ج2،ص 671. [↑](#footnote-ref-5)
5. . *سرگذشت سازمانها و نهادهای علمی در ایران*، (غلامحسین صدری‌افشار)، ص 23-24 و 27-28. [↑](#footnote-ref-6)
6. .*History of The Persian Empire* (Olmstead),P.143./

*تاریخ پزشکی ایران* (الگود)، ص 39-40. / *تاریخ علم* (سارتون)، ص 353./ *سیر تمدّن و تربیت در ایران باستان* (دکتر بیژن)، ص 325-26. [↑](#footnote-ref-7)
7. . *عیون‌الانباء فی طبقات‌الاطباء* ، بیروت، 1965،ص 47-48 و56. [↑](#footnote-ref-8)
8. .*تاریخ علم* ، ترجمۀ احمد آرام ، ص 405. [↑](#footnote-ref-9)
9. .*ایران باستان* (پیرنیا)، ص 944./*ایران در عهد باستان*(مشکور)، ص 236. [↑](#footnote-ref-10)
10. . *تاریـخ عـلم* (سـارتـون)، ص 348-351./ *تاریخ پزشکی ایران* (الگود)، ص44ـ45./*ایران باستان* (پیرنیا)، همانجا. [↑](#footnote-ref-11)
11. .*Iranisches Namenbuch* (F. Justi), pp. 211-212./ *The Sixth Great
Oriental Monarchy* (G. Rawlinson) –*Parthia*, New York,1873./Tehran,1976, pp.132-134, 144./

*ایران باستان* (پیرنیا)، ص 2137-2149. / *ایران نامه*، (عباس پور محمّد‌علی شوشتری مهرین)، ج 2، تهران، 1321، ص 395، 397-98، / *تاریخ علم* (سارتون)، القاهره، ج6، ص 186. [↑](#footnote-ref-12)
12. . *هرمزدنامه* (پورداوود)،ص 111./ گوشه‌ای از سیمای *تاریخ تحوّل علوم* در ایران (مقالۀ دکترنجم‌آبادی)، ص 39./ *تاریخ طب در ایران*(همو) ،ج1، ص 247 و 331./ *مفتاح‌الطبّ* (ابن هندو)- طبع دکتر مهدی محقّق- و- محمد‌تقی دانش‌پژوه، تهران،1368،ص 154./ *بستان الاطباء* (ابن مطران)، طبع دکتر محقق، یادداشتها ،ص 80و 100./تاریخ علم(سارتون)، ج 5، ص 302و 352. [↑](#footnote-ref-13)
13. .*تاریخ پزشکی ایران*، ترجمۀ دکتر فرقانی، ص 53-55. [↑](#footnote-ref-14)